



بقیهالسلف مبارزان و محنت کشیدگان انقلاب، در واپسین سالیان حیاتش شرکت در گفت‌وَشنودهای تاریخی را ادای دین خود به نسل جوان می‌انگاشت و هم‌راه و به‌رغم **کهنلت** و **نفاخت** پذیرای آن بود. شاید اگر مصاحبه‌های تاریخی آن عزیز در سالیان اخیر، گردآوری و تدوین شود، مجموعه‌ای گران در حوزه تاریخ نهضت ملی و انقلاب اسلامی فراهم آید. فرزانه فقید حاج حبیب‌الله عسگر اولادی از حجج اخلاق و حق‌مداری در میان ما بود که در روزهای اخیر ما را ترک گفت. از او بسیار می‌شد آموخت و از صداقت و آرامش درونش درس‌ها گرفت. رحمت‌الله علیه‌رحمه واسعه. آنچه پیش روی دارید گفت‌وگویی است منتشر نشده که در سال گذشته با موضوع «گذری بر تأثیرات نهضت ملی بر انقلاب اسلامی» با آن بزرگوار انجام دادم، امید آنکه تاریخ‌پژوهان را به کار آید.

از چه سالی وارد فعالیت‌های سیاسی شدید و چه کسانی در اشتیاق شما برای ورود به این عرصه نقش داشتند؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، الحمدلله‌برالعالمین و صلی‌الله علی محمد وآله الطاهرین(ع). با درخواست علو درجات برای امام راحل و شهادی انقلاب اسلامی و عرض سلام و ادب به ولی امر مسلمین، در پاسخ به شما باید عرض کنم که اولین بار مرحوم آیت‌الله کاشانی در اعتراض به غصب فلسطین توسط صهیونیست‌ها اعلام راهپیمایی کردند...

در چه سالی؟

سال ۱۳۲۷. بنده طلبه بودم و بر اساس این دعوت، در راهپیمایی اعتراضی شرکت کردم. به آن راهپیمایی حمله شد و عده ای شهید و مجروح شدند. ما هم دستگیر کردند و چند روزی بازداشت بودم.

در ارتباط با فداییان اسلام هم دستگیر شدید؟

خیر، من به فداییان اسلام علاقه داشتم و بعضی از آنها را هم می‌شناختم، ولی هیچ‌وقت عضو فداییان اسلام نبودم.

بنابراین می‌شود گفت شما به خاطر گرایش به آیت‌الله کاشانی به مسائل سیاسی کشیده شدید.

خیر، بنده در مسجد جامع بازار طلبه بودم، البته هیچ‌وقت افتخار پوشیدن لباس روحانیت را پیدا نکردم و به قولی «لباس شخصی» بودم. البته بنده به بیت آیت‌الله کاشانی می‌رفتم و با افکار و پیام ایشان آشنایی داشتم، اما در حزب و گروهی که طرفدار ایشان باشد عضو نبودم. علت شرکتم در راهپیمایی اعتراضی‌ای که به دعوت ایشان انجام شد این بود که آن را یک حرکت مذهبی و دینی می‌دیدم و به همین دلیل هم شرکت کردم.

از تشکیل جبهه ملی و نقش آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق بر ایمان بگوئید.

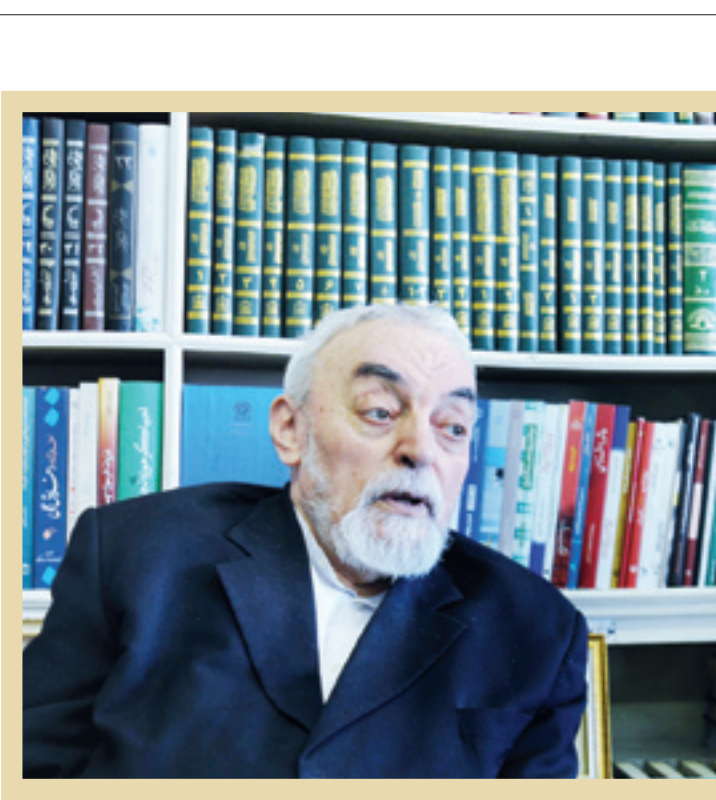
جبهه ملی به اعتقاد بنده طیفی از نیروها و گروه‌های مختلف و حتی متضاد بود و در آن از مذهبی‌های منتصب تا لیبرال‌های کاملاً لایقد را می‌توانستید پیدا کنید. هنگامی که جبهه ملی تشکیل شد، مرحوم آیت‌الله کاشانی را به لبنان تبعید کرده بودند. در آن مقطع احزاب و گروه‌هایی مثل حزب زحمتکشان و رهبر آن دکتر بقایی طرفدار آیت‌الله کاشانی بودند. همین‌طور شمس قنات‌آبادی که تشکیلاتی به اسم مجمع مسلمانان مجاهد راه انداخته بود. چند گروه



سوار روی موج ناگفته‌های یک‌روز تاریخی شما در روز ۳۰ تیر کجا بودید؟
در مسجد جامع تهران و درس مر حوم حاج شیخ محمدحسین زاهد که یک مرتبه صدای تیراندازی شنیدیم و متعاقب آن کلاس تعطیل شد. ساعت تقریباً هشت صبح بود که همراه عده‌ای دیگر به سوی میدان بهارستان به راه افتادیم. صدای تیراندازی از جاده‌ها می‌آمد. جلوی مجلس که رسیدیم دیدیم جمعیت زیادی جمع شده‌اند. پلیس و ارتش مردم را به رگبار بست و عده زیادی مجروح و زخمی شدند. یادم هست خود من سه بار همراه جنازه شهیدا به منزل آیت‌الله کاشانی واقع در پامنار رفتم. آیت‌الله کاشانی آن روز کم‌مردرد شدیدی داشتند و به زحمت از پله‌های منزل بالا و پایین می‌رفتند. ایشان بالای سر شهدای می‌آمدند، فاتحه‌ای می‌خواندند و از آنها تجلیل می‌کردند. دفعه دوم که می‌خواستیم جنازه‌ها را به منزل آیت‌الله کاشانی ببریم، پلیس مزاحمت ایجاد کرد و نزدیک بود همه ما را به رگبار ببندد که خان‌ها آمدند و دور رئیس کلانتری را گرفتند و او را وارد کردند بر و ما توانستیم خودمان را از منزل آیت‌الله کاشانی برسانیم. دفعه سوم هم که ساعت حدود ۱۲ ظهر بود که چند شهید و مجروح سخت را بردیم.

گفت‌وگو

گفت‌وگو، ۸۸۴۹۸۴۲۸



«گذری بر تأثیرات نهضت ملی بر انقلاب اسلامی» در گفت‌وَشنودی منتشر نشده با مر حوم حبیب‌الله عسگر اولادی امام، انقلاب را از آفات نهضت ملی مصون داشت

مثل حزب ایران و حزب مردم ایران هم طرفدار دکتر مصدق بودند.

حزب توده چگونه رویکردی داشت؟

حزب توده در مقابل جبهه ملی ایستاده بود و در جریان ملی شدن نفت شعار می‌داد که نفت باید

در تمام کشور غیر از شمال، ملی شود و با فشاری می‌کرد که نفت شمال را باید به روس‌ها دادا حزب توده تا روز ۳۰ تیر لحظه‌ای از مخالفت با آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق کوتاه نیامد.

نظر دکتر مصدق درباره فعالیت توده‌ای‌ها چه بود؟ چرا با آنها مدارا می‌کرد؟

دکتر مصدق با حزب توده و شوروی مماشات می‌کرد، به انگلیس بدبین و به آمریکا خوش‌بین بود، به همین دلیل افراد متدین نظر خوشی نسبت به او نداشتند.

ماجرای اعتراض حزب توده به رابطه مصدق و آمریکا چه بود؟

در سال ۱۳۳۰، در روز ۲۳ تیر، هرین وزیر خارجه وقت آمریکا به ایران آمد تا ترتیب پرداخت وامی را به دولت دکتر مصدق، فراهم کند. حزب توده در مقابل خانه دکتر مصدق تظاهرات را راه انداخت و کار به زد و خورد با پلیس کشید و چند نفر کشته شدند.
حزب توده تشکیلات وسیع و گسترده‌ای داشت و عوامل آن در میان تمام اقشار از جمله ارتش، کارگران، فرهنگیان و... نفوذ داشتند، به همین دلیل هر وقت اعلام راهپیمایی می‌کرد، قدرت داشت جمعیت زیادی را جمع کند. اوایل حزب توده در ارتش چندان نفوذی داشت و دربار بر ارتش مسلط بود، اما بعدها در ارتش کاملاً نفوذ کردند. پلیس هم خیلی از مصدق فرمان نمی‌برد و تحت فرمان دربار بود و به همین دلیل هم به ازار فداییان اسلام پرداختند و آنها به اشتباه‌ها را از چشم دکتر مصدق دیدند. درحالی که مصدق نفوذی بر نیروی پلیس نداشت.

اما در بخش اعظم حکومت دکتر مصدق، شهید نواب صفوی در زندان بود. فدائیان اسلام این مسئله را از چشم دولت می‌دیدند.

بله، در طول ۲۷ ماه حکومت دکتر مصدق، مرحوم نواب ۲۰ ماهش را در زندان بود، اما این موضوع از نظر ربطی به دکتر مصدق نداشت. به نظر من حتی آزار و شکنجه اعضای حزب توده هم توسط دربار انجام شد. دکتر مصدق نوعاً آدمی نبود که بخواهد به مردم حمله کند یا به فداییان اسلام که برای آزادی مرحوم نواب در زندان تحسن کرده بودند دستور آن حمله وحشیانه را بدهد. این‌کار دربار بود که می‌خواست بین نیروهای مخالف خود دشمنی و تفرقه ایجاد کند که موفق شد. من نه‌بابت تمام این آزار و اذیت‌ها به پای دکتر مصدق نوشته شد و فداییان اسلام او را با دربار همسو تصور کردند. درحالی‌که من هرگز به یاد ندارم دکتر مصدق علیه شهید نواب صفوی حرف مخالف صریحی زده باشد. این حرف‌ها را از تنی‌ها و پلیس می‌گفتند که زیر نفوذ دربار بودند. آنها هم که هدفشان مشخص بود، تقویت شاه به عنوان عامل وحدت ملی!

پس شما یکی از دلایل شکست جبهه ملی در برابر توطئه‌های دربار را ناهمگونی اعتقادی و فکری این جبهه می‌دانید؟
قطعاً همین‌طور است. در آغاز، در قلمرو آرمانی جبهه ملی، آیت‌الله کاشانی حضور داشتند که یک روحانی به تمام معنا بودند. از آن طرف شهید نواب صفوی و بارانش بودند که مذهبی‌های

حفظ‌کنند

حفظ‌کنند

حفظ‌کنند

دکتر مصدق نه هیچ‌وقت تظاهر کرد که آدمی

«

امام از تجربه‌ای که از آن دوران داشتند، نهایت استفاده را کردند و اجازه ندادند که اتفاقات تلخ آن دوره در جریان انقلاب اسلامی تکرار شود. هنگامی که دستور تشکیل مؤتلفه را به ما فرمودند، گفتند: «دنبال عضوگیری نباشید، دنبال برادر یابی باشید. اگر کسی در حزبی سابقه فعالیت داشت، او را به عضویت نپذیرید، چون یک عده مخالفند و فقط می‌خواهند زیر پوشش حزب شما قرار بگیرند. یک عده هم نفوذی و عامل دشمن هستند. گروه سوسوم هم رازدار نیستند و وقتی به جلسات شما می‌آیند، حرف‌ها را همه جا پخش می‌کنند. گروه چهارم را هم که پلیس می‌شناسد و هر جا بروند تعقیبشان می‌کند

مذهبی است و نه عقاید خود را پنهان می‌کرد. او با مذهب میانه چندان خوبی نداشت، ولی یک چهره ملی بود و مردم دوستش داشتند. آیت‌الله کاشانی این‌همه مطلب را خوب می‌دانستند و خیلی علاقه‌ن به خورد کردند و تا زمانی که مستقیماً به مذهب حمله نشد یا دکتر مصدق همراهی کردند.

چه شد میانه آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق به آن شکل به هم خورد؟
به نظر خیلی‌ها حزب توده اساساً برای این کار به میدان آمد. آیت‌الله کاشانی قصد داشتند کاری کنند که شاه فقط سلطنت کند و دستت از حکومت کردن بردارد و برای انجام چنین کاری به نیرو احتیاج داشتند. ایشان خوب می‌دانستند در آن شرایط نمی‌شد حکومت اسلامی تشکیل داد، می‌خواستند به تدریج زمینه‌های تشکیل حکومتی اسلامی و مردمی را فراهم کنند، ولی متأسفانه یاران و طرفداران درستی نداشتند و هر کدام به نوبه خودشان آبروی ایشان را بردند، از همه بیشتر پسرشان سید مصطفی و شمس قنات‌آبادی که ابتدا رئیس گروه مسلمانان مجاهد بود و سرانجام سر از دربار درآورد. بعضی از اطرافیان دکتر بقایی هم در تضعیف آیت‌الله کاشانی بی‌تقصیر نبودند.

بله، روز ۲۹ تیر داشتم با برادرم از پامنار به طرف بازار می‌رفتم که دیدم مقابل نانوايي‌ها صف‌های طولیی تشکیل شده است. کاملاً مشخص بود که همه کسبیه و بازاری‌ها قصد داشتند به ندای آیت‌الله کاشانی لیبیک بگویند. ایشان در آن دوره، حقیقتاً قدرت بسیج توده‌های مردمی را داشتند.

بعضی‌ها به خودشان وعده می‌دادند که مردم در روز ۳۰ تیر به دعوت آیت‌الله کاشانی پاسخ مثبت خواهند داد و ایشان به ناچار خواهند شد مثل دکتر مصدق گوشه‌انزوا را اختیار کنند. این شعار دیگر نمایندگان مخالف با قوام هم شاه را زیر فشار قرار دادند.

آیت‌الله کاشانی چه بر خورده‌ی داشتند؟

محکم و قوی، وقتی ما می‌گفتیم: «مرگ بر قوام» می‌گفتند: «چرا قوام؟ خود شاه را بگوئید!» برای همین شعار دادیم: «ما بنده یزدانیم، ما پیروان قرآنیم، ما شاه نمی‌خواهیم.» این شعار به‌قدری بجا و زیبا بود که خیلی زود سر زبان‌ها افتاد و همه همین شعار را می‌دادند. ساعت یک بعدازظهر دستور آمد دیگر به مردم تیراندازی نشود و مأموران مسلح در گوشه‌های از میدان بهارستان جمع شدند، اما مردم همچنان به تظاهرات ادامه دادند که در آن ساعات هم عده‌ای دستگیر شدند.

پس از پیروزی قاطع مردم در روز ۳۰تیر چه ماجراهایی رخ داد؟
عصر روز ۳۰ تیر دیگر هیچ پلیس و نظامی‌ای در شهر دیده نمی‌شد، به همین دلیل به ما مأموریت داده شد تا صبح نگهبانی بدهیم و مراقب باشیم عوامل رژیم یا فرصت‌طلب‌ها قیام مردم را الوده نکنند. جالب اینجاست که آن شب در تهران هیچ جرم و جنایتی اتفاق نیفتاد معلوم می‌شد مردم خیلی بهتر از پلیس می‌توانند امنیت شهر را حفظ کنند.

عده‌ای معتقدند وقتی دکتر مصدق از نظر هیوای مذهبی فاصله گرفت به حزب توده گرایش پیدا کرد.
یادم هست حزب توده در عصر ۳۰ تیر که آ‌ها از آسپاب افتاده بود، اعلام طرفداری از دکتر مصدق کرد که البته تأثیر خوبی بر نیروهای متدین نداشت.

فداییان اسلام در ۳۰ تیر چه نقشی داشتند؟
آنها اصلاً در روز ۳۰ تیر شرکت نکردند، چون اساساً با دکتر مصدق مخالف بودند و کم کم با آیت‌الله کاشانی هم بنای مخالفت را گذاشتند. اگر هم عده‌ای از فداییان اسلام در آن روز شرکت کردند، دستور حزبی نبود، بلکه به میل و اراده خودشان آمدند، چون شعورای رهبری فداییان اسلام اعلامیه بسیار تندی داد و چنان حرف‌های تندی به آیت‌الله کاشانی زد که کسی جرئت زدن آن حرف‌ها را نداشت.

فداییان اسلام می‌گفتند مصدق قبل از نخست‌وزیر شدن وعده داده بود که احکام اسلام را اجرا می‌کند، ولی وقتی از آنها به عنوان نردبامی برای رسیدن به جایگاه نخست‌وزیری استفاده کرد، وعده‌هایش یادش رفت.

دکتر مصدق نه هیچ‌وقت تظاهر کرد که آدمی

روزنامه جوان | شماره ۴۱۰۷ | جوان

مردم، توانستند با کمک امریکایی‌ها بر اوضاع مسلط شوند و آن خفقان سنسگین و طولانی بر مردم ایران تحمیل شود. مردمی که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آن گونه ایشان‌گرنه به میدان آمده و شعار داده بودند: «با مرگ هم مصدق» و کمی که گذشت رسیدند به شعار «مرگ بر مصدق، زنده‌باد شاه!» مردم در روز ۳۰ تیر با رهبری و هدایت آیت‌الله کاشانی و بخش مذهبی جبهه ملی دکتر مصدق را از انزوا بیرون کشیدند و برگرداندند، ولی دکتر مصدق چنان رفتاری را در پیش گرفت که نه دانشگاهی‌ها و نه بازاری‌ها در کنارش نماندند. در روز ۲۸ مرداد هر دو طرف گمان می‌کردند پیروز میدان‌اند، غافل از اینکه مهم‌ترین رکن پیروزی یک نهضت یعنی مردم حضور نداشتند و اغلب می‌گفتند دعوی آنها سر لحاف ملاتصرالدین است و ربطی به ما ندارد!ا به نظر من اغلب تحلیل‌هایی که از قضیه نهضت ملی می‌شود از سر تعصب گروهی یا فردی و غلط هستند. هر دو طرف هم سعی می‌کنند اشتباهات را به گردن طرف مقابل بیندازند. چند اشتباه عجیب و غریب هم پیش آمد که من واقعاً نمی‌توانم دلیل منطقی برای آنها پیدا کنم. یکی متحصن شدن سسپهد زاهدی وزیر کشور بر کنارشده مصدق در مجلسی بود که آیت‌الله کاشانی ریاست آن را به عهده داشت. یکی هم حمله اعضای حزب یان‌ایرانیست از در و بام منزل آیت‌الله کاشانی که منجر به شهادت محمد حدادزاده شد. او را دوادور می‌شناختم و او را بارها در منزل آیت‌الله کاشانی دیده بودم. اگر کسی در آن شب‌ها و روزهای درگیری در پامنار، کمی حسن نیت داشت می‌فهمید که این اتفاقات نهضت را به فنا خواهد داد. ماجرای قتل افشار طوس هم از رویدادهای تلخ آن روزهاست. آن طرز در زده شدن و بعد مثله شدنش و نسبت‌های ناروایی که به طرفداران آیت‌الله کاشانی، دکتر بقائی و دیگران دادند، یا حتی بعد از واقعه ۲۸ مرداد، مرگ مشکوک سیدمصطفی کاشانی، یا عقابت شمس قنات‌آبادی و ساخت و پاخت او با رژیم و نماینده مجلس شدنش. خلاصه طرفین هر قدر که توانستند به هم نسبت‌های ناروا دادند و حرف‌هایی زدند که مسلماً نتیجه شیطنت بود. من نباید این نکته را یاد برد که اگر دشمن توانست بین نیروها اختلاف بیندازد به خاطر ضعف خود نیروها هم بود، چراکه به تدریج مردم را از هر دو طرف دلزده شده بودند. دربار هم که دید آتش تفرقه دامن همه نیروهای مذهبی ملی را آگرفته است، از فرصت استفاده و پایگاه خود را محکم کرد.

پس به نظر شما برخلاف اعتقاد برخی که می‌گویند شاه ضعیف بود و پس از ۲۸ مرداد قدرت یافت، این طور نیست.

خیر، بنده معتقدم نیروهای نظامی عمدتاً زیر نفوذ دربار و شاه بودند و از دکتر مصدق چندان فرمان نمی‌برند. دکتر مصدق وزارت جنگ را تبدیل به وزارت دفاع و بخشی از ارتش را منحل کرد. حتی به نظر من در ۲۴ یا ۲۵ مرداد از طرف دکتر مصدق اعلام کودتا هم شد، اما دربار توانست با ایجاد تفرقه و با استفاده از نیروهای خشن نظامی و یاری بیگانگان وحدت ملی را از بین ببرد و نیروهای ملی را در مقابل هم قرار بدهد. به نظر من کودتای ۲۸ مرداد چندان کودتای جدی و سنگینی نبود. یک عده از طرف دروازه قزوین و میدان شوش آمدند، شعبان بی‌مخ و دار و دست‌های هم در چهارراه حسن‌آباد شلوغ کردند و امنیت شهر را به هم زدند. طبیح حاج‌رضایی هم با دار و دست‌های آمد و بخشی از پاتین شهر را در اختیار گرفت، ولی در مجموع خیر زیادی نبود و مردم که از هر دو سو دلرسد بودند، حضور پیدا نکردند و دربار و ارتش خیلی ساده زمام امور را به دست گرفت. به اعتقاد من اغلب تفسیرهایی که از حوادث ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد می‌شود بیش از آنچه که صحت تاریخی داشته باشند، ناشی از تعصبات فردی و گروهی است.

بسیاری از شاهدان نهضت می‌معتقدند رفتاری که به آیت‌الله کاشانی شد، بسیار زشت و وحدت‌شکن بود...

همین‌طور است. آیت‌الله کاشانی فوق العاده حساب‌شده عمل می‌کردند، اما متأسفانه طرفداران ایشان و کسانی که خود ایشان سر کار آورده بودند، لطمات شدیدی به حیثیت و آبروی ایشان زدند، اما امام پس از انقلاب و در چند سخنرانی، محکم ایستادند و از شخص ایشان و زحماتی که کشیده بودند اعاده حیثیت کردند.

شما یکی از نزدیک‌ترین افراد به حضرت امام بودید. نظر ایشان درباره نهضت ملی

نفت چه بود؟

امام از تجربه‌ای که از آن دوران داشتند، نهایت استفاده را کردند و اجازه ندادند که اتفاقات تلخ آن دوره درجریان انقلاب اسلامی تکرار شود. هنگامی که دستور تشکیل مؤتلفه را به ما فرمودند، گفتند: «دنبال عضوگیری نباشید، دنبال برادر یابی باشید. اگر کسی در حزبی سابقه فعالیت داشت، او را به عضویت نپذیرید، چون یک عده مخالفند و فقط می‌خواهند زیر پوشش حزب شما قرار بگیرند. یک عده هم نفوذی و عامل دشمن هستند. گروه سوم هم رازدار نیستند و وقتی به جلسات شما می‌آیند، حرف‌ها را همه جا پخش می‌کنند. گروه چهارم را هم که پلیس می‌شناسد و هر جا بروند تعقیبشان می‌کند. گروه پنجم هم ایمان درستی ندارند و اگر دستگیر شوند با اولین کتکی که بخورند همه چیز را لو می‌دهند، پس به دنبال عضو نباشید، به دنبال برادر باشید و کسانی را بیابرد که آنها را خوب می‌شناسید.»

از منظر جناب‌عالی تفاوت منش یا تجربه سیاسی حضرت امام با آیت‌الله کاشانی چیست؟

امام همه آن تجربه‌ها را در نظر داشتند. ایشان به آیت‌الله کاشانی علاقه زیادی داشتند. من در دو نماز عید فطر حضرت امام را دیدم که به آیت‌الله کاشانی اقتدا کردند. رابطه این دو بزرگوار بسیار صمیمانه بود. به نظر من مهم‌ترین تفاوت حضرت امام و مرحوم آیت‌الله کاشانی در انتخاب اطرافیان و تسلط بر آنان بود. حضرت امام بسیار نسبت به انتخاب ایران و اطرافایشان حساس بودند و هیچ رفتار خارج از احکام شرع را بر آنان نمی‌بخشیدند و بر خورد می‌کردند.